

تأثیر ایمان و اخلاق بر درک حقایق توحیدی و نقطه آغاز سیر انسان تا ادراک صحیح از منظر قرآن

احسان صادقی*

چکیده

بر اساس آموزه‌های قرآن، شرافت انسان، به درک و معرفت او از حقایق هستی است. شناخت صحیح از حقیقت، در گرو داشتن باورهای صحیح و اخلاق مهذب است. این پژوهش با روش توصیف و تحلیل متن قرآن و برخی روایات، به بررسی نقش باورها و ملکات و رفتارهای انسان در درک صحیح از حقایق هستی می‌پردازد. پرسش اصلی پژوهش این است که: «باورها، صفات و رفتار انسان چه تأثیری بر درک صحیح از حقایق توحیدی دارند و در صورت انحراف، نقطه آغاز حرکت انسان برای تصحیح درک‌های خویش چیست؟».

محورهای اصلی پژوهش، بیان تأثیر شخصیت سالم بر درک صحیح و بیان نقطه آغاز حرکت برای تصحیح درک‌های غلط است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که انحراف انسان در باورها و وجود رذایل اخلاقی و اصرار بر رفتارهای غلط، درک او را از حقایق توحیدی دچار اختلال می‌کند؛ تا آن جا که دچار درک وارونه از حقیقت می‌شود. در نقطه مقابل، شخصیت سالم، تأثیر مستقیمی بر درک صحیح از حقایق توحیدی دارد. انسان باید با استفاده از شناخت‌ها و گرایش‌های اولیه فطری، برای تصحیح درک‌هایش شروع به حرکت کند و با عمل به مقتضای آن، قدرت درک حقیقت را در خود توسعه بخشد تا به کمال دست یابد. دستاورد این پژوهش، نشان دادن ارتباط باور و اخلاق، با معرفت توحیدی بر اساس منابع دینی است.

کلیدواژه‌ها: درک، حقیقت، اخلاق، باورها، فطرت، درک فطری.

* دانش‌پژوه سطح ۴ اخلاق عرفانی، مرکز تخصصی اخلاق دارالهدی: sadeghialavi1110@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۰۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۱۵.





خداوند انسان را به گونه‌ای آفرید که ظرفیت درک صحیح عالی‌ترین حقایق توحیدی را داشته باشد. چنین ظرفیتی برای دیگر موجودات وجود ندارد (احزاب: ۷۲)؛ از این رو انسان قابلیت خلافت الهی را در زمین یافته است. (بقره: ۳۰) این ویژگی در وجود انسان به صورت قوه‌ای نهاده شده است تا با هدایت الهی و اختیار خود به سوی تعالی وجود خویش حرکت کند و آرام آرام این قوه را به فعلیت تام برساند. از آن جا که درک حقیقت دارای مراتبی است، انسان به هر میزان که رشد کند، مراتبی از حقیقت را درک می‌کند. در این میان، بررسی تأثیر باورها و ویژگی‌های اخلاقی انسان در شناخت صحیح از حقایق توحیدی، مسئله بسیار مهمی است. با مراجعه به آیات کریم قرآن و روایات معصومان علیهم‌السلام درمی‌یابیم که میان باورها و اخلاق انسان با ادراکات وی ارتباط تنگاتنگی وجود دارد.

این پژوهش با روش توصیف و تحلیل متن قرآن و روایات در صدد بررسی این ارتباط، در دو بخش سامان یافته است:

بخش اول: در تبیین نقش باورها و اخلاق در ادراکات انسان؛

بخش دوم: در بیان نقطه آغاز حرکت انسان تا رسیدن به درک صحیح از حقایق هستی.

پیشتر، برخی کتب و مقالات اخلاق اسلامی به این مسئله مهم پرداخته‌اند، اما امتیاز پژوهش پیش رو در این است که با بهره‌گیری از آیات کریم قرآن، رابطه ایمان و اخلاق را با ادراکات انسان تبیین کرده، مسیر حرکت انسان برای اصلاح درک‌هایش را تشریح می‌کند.

تأثیر باورها و ویژگی‌های اخلاقی افراد بر درک حقایق

از جمله موضوعاتی که در آیات بسیاری از قرآن کریم بیان شده، تأثیر اعمال و صفات انسان در درک حقایق توحیدی عالم است. منظور از درک حقیقت این است که اشیاء و وقایع هستی را با دید توحیدی آن‌گونه که واقعاً هستند، بیابد و در فهم آنها دچار کج‌فهمی و تفسیر غلط نشود. درک یک حقیقت، فرایندی در وجود آدمی دارد که از مواجهه با آن آغاز شده و به نوع برداشت و باور شخص به آن ختم می‌شود. سلامت یا فساد شخصیت انسان نقشی تعیین‌کننده در درک صحیح او از آن پدیده دارد. افرادی که شاکله شخصیتی آنها دچار اعوجاج و فساد باشد، حقیقت را به گونه‌ای نادرست درک می‌کنند و آنها که از شاکله و شخصیتی سالم برخوردارند،



در سخت‌ترین حالات نیز بهترین درک‌ها و تصمیم‌ها را دارند.

شواهد قرآنی بر اختلال در فهم افراد دچار باورهای غلط و اخلاق منفی

آیات بسیاری از قرآن کریم افرادی را توصیف کرده که درک و فهم آنها در اثر برخی انحرافات فکری و اخلاقی، دچار اختلال و اعوجاج شده است. در ادامه به برخی از این موارد اشاره می‌کنیم. خداوند متعال در برخی آیات قرآن از برخی افراد با عنوان «غافلون» یاد می‌کند که دستگاه فهم آنها دچار اختلال شده است:

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ﴾ (اعراف: ۱۷۹)؛ بسیاری از جنّ و انس را برای جهنم آفریده‌ایم؛ آنها دل‌هایی دارند که با آن فهم نمی‌کنند و چشم‌هایی دارند که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند؛ ایشان چون چهارپایان، بلکه گمراه‌تر از چهارپایانند؛ ایشان غفلت‌زدگانند.

اینان با سوء اختیار و در اثر کثرت گناهان، ابزار ادراکی خود را که خداوند برای هدایت به ایشان ارزانی داشته، آن‌چنان در مسیر ضلالت و گمراهی به‌کار برده‌اند که دیگر نمی‌توانند با استفاده از این ابزار، حقیقت را آن‌گونه که هست، درک کنند؛ بلکه ابزاری که در اختیار آنهاست، گاهی حقیقت را به آنها وارونه نشان می‌دهد.

در این آیه، آنان که قلب دارند، ولی حقیقت را نمی‌فهمند، چشم دارند، ولی حقیقت را نمی‌بینند، گوش دارند، ولی سخن حق را نمی‌شنوند، در مرتبه چهارپایان، بلکه پست‌تر از آنها معرفی شده‌اند. روشن است که مراد از چشم و گوش در این آیه، عضو جسمانی نیست؛ زیرا کفار و ملحدان درک حسی دارند و اساساً چنین درکی فضیلت و برتری انسان بر حیوانات شمرده نمی‌شود؛ زیرا همه حیوانات چشم دارند و با آن دیدنی‌ها را می‌بینند و گوش دارند و اصوات را می‌شنوند. آن‌چه موجب برتری انسان شده، درک حقایق متعالی توحیدی و تمییز خیر از شر و اسباب سعادت از شقاوت است. (طباطبائی، ۱۳۶۳: ۳۳۶/۸) انسانی که در اثر اصرار بر گناه، لجاج و عناد با حق، به مرور قوه درک حقیقت را در خود ضعیف یا نابود می‌کند، در واقع معیار انسانیت را از دست داده و در نتیجه، آن‌چه برایش باقی مانده، قوایی است که در آنها با دیگر حیوانات شریک است.





انسان و حیوان در قوای حیوانی (غضب، شهوت و وهم) مشترکند و انسان علاوه بر این قوا، مرکز ادراکی دارد که به وسیله آن به بواطن امور و قواعد کلی هستی علم می‌یابد و راه خیر و سعادت را از بی‌راهه شَرّ و شقاوت بازمی‌شناسد. زیر پا گذاشتن این عنصر ارزشمند، آدمی را در زمره حیوانات تنزل می‌دهد.

نکته قابل توجه در آیه شریف این است که پس از آن که این گروه را به چهارپایان تشبیه کرده، می‌فرماید: آنان از چهارپایان هم گمراه‌تر و پست‌ترند؛ زیرا خداوند به حیوانات، قوه عقل و ادراک عقلانی عطا نکرده، در نتیجه تکلیفی متناسب این مرتبه، بر ذمه آنها ننهاده است. حیوان ابزار و امکانات حیوانی دارد و موظف است که حیوان باشد و مناسب با مرتبه حیوانی زندگی کند؛ اما انسان دارای امکانات و موهبت‌های انسانی است، و از آن جا که همیشه تکلیف به اندازه امکانات است، موظف است که انسان باشد. حال اگر با داشتن امکانات و ظرفیت‌های انسان شدن، به اختیار خود، مرتبه خویش را تا حدّ حیوانات تنزل داد، در حقیقت از حیوانات پست‌تر شده، و این بزرگ‌ترین ظلم و جهالت آدمی است. بانو «مجتهدۀ امین» در این باره می‌نویسد: خداوند به حیوانات عقل و قوه فکر نداده و انسان «ظُلُوماً جَهُولاً» است که آن نعمت بزرگی که از عقل و شعور و ادراک به وی داده را به کار نمی‌اندازد. او ستمکار به خود و جاهل به آن است و به وظیفه خود عمل نمی‌کند. حیوانات به وظیفه‌ای که برای آنها تعیین شده عمل می‌کنند و از خدمت مرجوعه به خودشان سستی نمی‌کنند. انسان به وظیفه خود عمل نمی‌کند و این‌ها غافلند و به فکر عاقبت کارشان نیستند. (امین، ۱۳۸۹: ۳۳۰/۵)

کسی که درون خود را به انواع آلودگی‌های اعتقادی و اخلاقی ملوث کرده است، ناب‌ترین و زلال‌ترین واقعیت‌ها را آن‌گونه که هست، نمی‌بیند. قرآن کریم درباره مشرکان خطاب به رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا وَتَرَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾ (اعراف: ۱۹۸)؛ و اگر آنان را به سوی هدایت دعوت کنید، نمی‌شنوند و آنان را می‌بینی که به سوی تو می‌نگرند، درحالی که نمی‌بینند.

این آیه شریف به خوبی حقیقت پیش‌گفته را تأیید می‌کند. مشرکان از شنوایی ظاهری محروم نبودند؛ با این حال قرآن می‌فرماید: اگر سخن هدایت‌گری از پیامبر اکرم ﷺ گفته شود، آنان نمی‌شنوند. از این عجیب‌تر آن‌که به پیامبر نگاه می‌کنند، ولی او را نمی‌بینند. لطافت استفاده از واژه «نظر» و «بصر» در آیه شریف، شاید از آن جهت است که کفار از دیدن ظاهری محروم نبودند و جسم پیامبر ﷺ را می‌دیدند؛ ولی وقتی به پیامبر نگاه



می‌کردند، بر اساس عقاید فاسد خود، در مقابل خویش - معاذالله - فردی ساحر (یونس: ۲؛ ص: ۴؛ ذاریات: ۵۲) یا مجنون (حجر: ۶؛ صافات: ۳۶؛ دخان: ۱۴؛ ذاریات: ۳۹ و ۵۲؛ قلم: ۵۱) یا کذاب (ص: ۴؛ قمر: ۲۵) می‌دیدند؛ درحالی‌که پیامبر ﷺ هیچ‌یک از اینها نبود؛ بلکه واقعیت امر، عکس درک آنان بود. پیامبر صدیق الهی را کذاب، و حقیقت عقل و عقل کل را مجنون، و اعجاز نبی را سحر و باطل می‌دیدند. این همه اعوجاج در درک، نتیجه اعوجاج در شخصیت آنها بود.

در نقطه مقابل، مؤمنان هستند که حقیقت پیامبر ﷺ را همان‌گونه که هست، صادق می‌بینند؛ از این رو به سخن او ایمان می‌آورند و او را عاقل و حکیم می‌بینند؛ پس به دستورهایش نیز عمل می‌کنند و اعجازش را حق می‌یابند و در نتیجه، با مشاهده هر معجزه، ایمانشان محکم‌تر می‌شود. این درستی فهم، نتیجه طبیعی سلامت قلب و شخصیت آنهاست. بنابراین، صحت یا فساد درک انسان از حقایق متعالی توحیدی، ناشی از صحت یا فساد شخصیت اوست. هر قدر شخصیت انسان، صحیح، سالم و دل او نورانی باشد، حقایق را زلال‌تر و صحیح‌تر درک می‌کند، و هر قدر اعوجاج و فساد در شخصیت، روح و جان او باشد، حقیقت را غلط و گاه وارونه می‌یابد.

مراتب انحراف در درک انسان بر اثر انحراف فکری و اخلاقی

نتیجه انحراف از مسیر حق و پافشاری بر کج‌روی و طغیان، این است که انسان نتواند از امکانات ادراکی و موهبت‌های خدادادی در عرصه فهم حقایق توحیدی استفاده کند. این کج‌روی و انحراف تا آن‌جا ادامه می‌یابد که نه تنها خوب و بد را به درستی تشخیص نمی‌دهد، بلکه آنها را وارونه می‌بیند. رسول اکرم ﷺ در بیان مراحل انحراف جامعه از مسیر حق می‌فرمایند:

«كَيْفَ بَكُمْ إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُكُمْ وَ فَسَقَ شَبَابُكُمْ وَ لَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ فَقِيلَ لَهُ وَ يَكُونُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ كَيْفَ بَكُمْ إِذَا أَمَرْتُ بِالْمُنْكَرِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ يَكُونُ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ كَيْفَ بَكُمْ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۵۹/۵)؛ حال شما چگونه است آن هنگام که

زنان شما فاسد شده و جوانانتان به فسق و گناه بیفتند و شما امر به معروف و نهی از منکر نکنید؟ عرض کردند: یا رسول‌الله، آیا چنین چیزی واقع خواهد شد؟ فرمود: بله، و بدتر از آن خواهد شد. حال شما چگونه خواهد بود آن‌گاه که امر به منکر و نهی از معروف کنید؟! عرض





کردند: یارسول الله، آیا چنین چیزی واقع خواهد شد؟ فرمود: بله، و بدتر از این خواهد شد. حالِ شما چگونه خواهد بود آن‌گاه که معروف را منکر و منکر را معروف ببینید؟!

از این حدیث شریف استفاده می‌شود که آخرین مرحله انحطاط و انحراف فرد و جامعه در حوزه ادراکات، آن جاست که قوای ادراکی او وارونه شده، نه تنها خوب و بد را به درستی تشخیص نمی‌دهد، بلکه خوبی را بدی، و بدی را خوبی می‌بیند. انسان‌هایی که دچار چنین حالتی شوند، به تصریح قرآن کریم، از دایره انسانیت خارج شده‌اند.

شواهد قرآنی تأثیر ایمان و اخلاق حسنه بر ادراکات

تاکنون با استناد به آیات قرآن و برخی روایات نشان دادیم که کفر، الحاد و معصیت، درک انسان را از حقایق توحیدی مختل می‌کند. در نقطه مقابل، ایمان و عمل صالح مستقیم بر قدرت درک و ارتقای فهم انسان از مراتب توحید در هستی و اسباب خیر و شرّ تأثیرگذار است. انسانی که به خداوند ایمان آورده و با دید توحیدی به عالم می‌نگرد، حقایق را به تناسب مرتبه ایمانش، آن‌گونه که هست می‌بیند؛ خوب و بد را به درستی تشخیص می‌دهد و آن هنگام که با وسوسه شیطان روبه‌رو شود، چشم باطن بین او حقیقت انحراف را به او نشان می‌دهد. قرآن به این واقعیت اشاره فرموده که در ادامه به برخی می‌پردازیم:

۱. آیه اول

قرآن کریم در مقام توصیف متّقین می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذْ أَمَسَهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾ (اعراف: ۲۰۱)؛ کسانی که پرهیزکاری پیشه کردند، چون با پندار شیطانی برخورد کنند [خدا را] یاد کنند و در دم به بصیرت آیند.

تعبیر «مبصرون» به بصیرت باطنی اشاره دارد. یعنی افراد باایمان و متقی، آن‌گاه که با یکی از وسوسه‌های شیطان روبه‌رو شوند، به سرعت متذکر شده، همان دم، چشم باطنشان بر آیات و براهین الهی باز شده، از پیروی شیطان و وساوس او دوری می‌کنند. این نتیجه طبیعی باورهای صحیح، ویژگی‌های برجسته اخلاقی و تقوای آنان است.

۲. آیه دوم

در قرآن کریم الگوهایی از انسان‌هایی با باورهای صحیح، برخوردار از تقوا و ویژگی‌های برجسته





اخلاقی معرفی شده‌اند که در مواقع حساس، چشم حقیقت بین آنها راه را از بی‌راهه شناخته، مسیر هدایت را به خوبی درک کرده‌اند. یوسف صدیق علیه السلام نمونه‌ای از آنهاست. او هنگامی که در خلوتگاه همسر عزیز مصر با پیشنهاد گناه روبه‌رو شده، در دامگه وسوسه شیطان قرار گرفت، به سرعت تذکر قلبی خود را به حضرت رب العالمین به زبان آورده، فرمود: «مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ»؛ (یوسف: ۲۳) آری! کسانی که پرهیزکاری پیشه کردند، چون با پندار شیطانی برخورد کنند، خدا را یاد کرده، در دم به بصیرت آیند.

قرآن کریم با اشاره به این حقیقت فرموده: «وَلَقَدْ هَمَمْتُ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّي كَذَلِكَ لِنَتَصَرَّفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»؛ (یوسف: ۲۴) آن زن قصد یوسف کرد؛ یوسف هم اگر برهان پروردگار خویش را ندیده بود، قصد او کرده بود. چنین شد تا گناه و بدکاری را از او دور کنیم که وی از بندگان مخلص ما بود.

تقوا و عصمت یوسف علیه السلام چشم او را بر برهان خداوند باز کرده بود و با روی‌گردانی از وسوسه‌های شیطان و تذکر مقام الهی به بصیرت رسیده بود. در میان مفسران درباره برهانی که یوسف مشاهده کرد، اختلاف است و در مجموع پنج احتمال را مطرح کرده‌اند:

۱. علم، ایمان، تربیت انسانی و صفات برجسته؛

۲. آگاهی یوسف علیه السلام به حکم تحریم زنا؛

۳. مقام نبوت و معصوم بودن از گناه؛

۴. یک نوع امداد و کمک الهی که به سبب اعمال نیک یوسف علیه السلام در این لحظه حساس به سراغش آمد.

۵. از روایتی استفاده می‌شود که در آن جا بتی بود که معبود همسر عزیز مصر شناخته می‌شد. ناگهان چشم زن به آن بت افتاد و گویی احساس کرد که با چشمانش خیره خیره به او می‌نگرد و حرکات خیانت‌آمیزش را با خشم شاهد است. پس برخاست و لباسی بر روی بت افکند. یوسف علیه السلام به او گفت: تو از یک بت بی‌عقل و شعور و فاقد حس و تشخیص، شرم داری، چگونه ممکن است من از پروردگارم که همه چیز را می‌داند و از همه خفایا و خلوتگاه‌ها باخبر است، شرم و حیا نکنم؟! (مکارم شیرازی، ۱۳۵۳: ۳۷۴/۹)

البته ممکن است تمام اینها مراد آیه شریف باشد و در آن موقعیت حساس، یوسف علیه السلام تمام این براهین را یک جا دیده باشد. به‌رحال سرمایه ایمان و تقوا باعث شد که او در آن





خلوت و سوسه آلود، حقیقتی را ببیند که زلیخا نه تنها از دیدن آن ناتوان بود، بلکه چیزی خلاف آن را می‌دید. زلیخا در آن عملِ ناشایست، لذت و کام‌جویی می‌دید و یوسف علیه السلام در همان عمل، ذلت، عصیان و آلودگی. هر دو با یک حقیقت روبه‌رو بودند، ولی هریک، متناسب با باورهای ذهنی، اخلاق، و شخصیت خود درکی متفاوت از آن حقیقت داشت.

نقطه آغاز حرکت انسان برای رسیدن به درک صحیح

با توجه به این واقعیت که اعمال و صفات انسان تأثیر مستقیم بر ادراکات او دارد، پرسش اساسی‌ای که باید به آن پاسخ دهیم، این است که اگر باورهای شخصی دچار اختلال و اخلاق او دچار انحراف شد، حرکت او برای رسیدن به درک صحیح، علم و معرفت توحیدی و اصلاح آلودگی‌های اخلاقی، از کدام نقطه آغاز می‌شود؟ سرمایه اولیه انسان در این مسیر چیست و با توجه به این که علم و ایمان دارای مراتبی است، گام اول حرکت، دقیقاً چگونه برداشته می‌شود؟

برای پاسخ به این پرسش مهم، ابتدا باید به این مقدمه توجه کرد که انسان موجودی مختار و دارای قدرت اراده و تصمیم، آفریده شده است. بنابراین در هر حرکت، تصمیم و اقدام کوچک و بزرگ نیازمند عنصر شناخت است. اگر شناخت نباشد، هیچ عزم و اراده‌ای در انسان شکل نمی‌گیرد و بدون اراده نیز حرکتی آغاز نمی‌شود. حکما فرایند شکل‌گیری اراده را در انسان به ترتیب: تصور، تصدیق به فایده، شوق و شدت یافتن آن می‌دانند که منجر به صدور فعل از فاعل مختار می‌شود. (سبزواری، ۱۳۷۱: ۶۴۸/۳)

بر همین اساس امیرمؤمنان علیه السلام به کمیل بن زیاد فرمودند: «يَا كَمِيلُ، مَا مِنْ حَرَكَةٍ إِلَّا وَ أَنْتَ مُحْتَاَجٌ فِيهَا إِلَى مَعْرِفَةٍ» (ابن شعبه، ۱۳۸۳: ۱۷۱)؛ ای کمیل، هیچ حرکتی نیست، مگر آن که در آن نیازمند معرفت هستی.

بهره‌برداری از شناخت‌های اولیه فطری

اکنون که انسان در تمام اعمالش نیازمند شناخت و معرفت است، باید نقطه آغاز حرکت انسان در مسیر کمال الهی و باطنی و نیز سرمایه معرفتی او برای این حرکت را شناخت. پرسش این است که این نقطه آغاز و آن سرمایه معرفتی کدام است؟

خداوند بر اساس حکمت بالغه خود، انسان را با فطرت الهی آفرید و فطرت او را به شناخت‌ها



و گرایش‌های اولیه مجهز کرد تا سرمایه حرکت او به سمت کمال باشد. در حوزه شناخت از مبدأ هستی، فطرت انسان از ابتدا کمال مطلق را شناخته، معرفتی هرچند اجمالی از حقیقت هستی و خالق آن دارد. در حوزه شناخت عملی و بایدها و نبایدها نیز خداوند اصول اساسی حرکت عملی را در هنگام خلقت انسان، در وجود او به ودیعه نهاده است تا «خوب و بد» و «حسن و قبح» امور را هرچند به اجمال بشناسد و آن چه برای ارتقای نفس او در فضایل و پیراستن آن از رذایل لازم است را بداند. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ (شمس: ۷-۸)؛ و سوگند به جان آدمی و آن کس که آن را با چنان نظام کامل بیافرید.

بنابر این آیه شریف، خداوند، خیر و شرّ، و خوبی و بدی را در هنگام آفرینش، به نفس انسان الهام فرموده و اصول عقلی عملی را در اختیار او قرار داده است. امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه شریف، می‌فرماید: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا، قَالَ مَعْرِفَةَ الْحَقِّ مِنَ الْبَاطِلِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۱۶۳/۱)؛ یعنی «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» به معنای شناخت حق از باطل است. این تفسیر می‌تواند ناظر به درک‌های اولیه عقل نظری و عملی باشد. هم‌چنین از آن حضرت، در تفسیر همین آیه شریف نقل شده است که مراد از آیه، این است که «بَيَّنَّهَا مَا تَأْتِي وَ مَا تَتْرُكُ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ۷۲/۲۴)؛ یعنی برای نفس بیان کرد که چه کاری باید انجام دهد و چه کاری نباید انجام دهد. این بیان نورانی اختصاص به اصول مدرکات عقلی عملی دارد. بنابراین خداوند آن چه انسان در حوزه شناخت نظری و عملی به عنوان سرمایه اولیه حرکت و نقطه آغاز نیاز داشت را در اختیار او قرار داد تا بر اساس آن حرکت کند.

بهره‌برداری از گرایش‌های اولیه فطری

باید توجه داشت که انسان علاوه بر بُعد شناختی، از بُعد گرایشی و عاطفی نیز برخوردار است. چه بسیار موضوعاتی که انسان از آنها آگاهی دارد، ولی در او حرکتی ایجاد نمی‌شود؛ زیرا گرایش و علاقه‌ای به آن ندارد. پس حکمت الهی اقتضا داشت تا در کنار شناخت‌های فطری و اولیات عقلی، نیاز به بُعد گرایشی انسان را هم در نقطه آغاز حرکت اختیاری به سمت کمال تأمین کند. برای این منظور، میل به پرستش و محبت کمال مطلق را در وجود او قرار داد و گرایش ذاتی به خوبی‌ها و تکامل را با خلقت انسان درآمیخت.

امام خمینی رحمته الله علیه درباره میل فطری انسان به کمالات و کمال مطلق می‌نویسد:

یکی از فطرت‌هایی که جمیع سلسله بنی‌الانسان مخمّر بر آن هستند و یک نفر



در تمام عایله بشر پیدا نشود که برخلاف آن باشد، و هیچ‌یک از عادات و اخلاق و مذاهب و مسالک و غیر آن، آن را تغییر ندهد و در آن خلل وارد نیاورد، فطرت عشق به کمال است، که اگر در تمام دوره‌های زندگانی بشر قدم زنی و هریک از افراد هریک از طوایف و ملل را استنطاق کنی، این عشق و محبت را در خمیره او می‌یابی و قلب او را متوجه کمال می‌بینی. (خمینی، ۱۳۸۰: ش: ۱۸۲)

میل ذاتی انسان به کمال و خوبی‌ها و گرایش فطری به سوی خدای تعالی، در اولین مرحله تکون انسان بروز یافت که قرآن کریم از آن با عنوان میثاق یاد کرده، می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن طُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ (اعراف: ۱۷۲)؛ و زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت، و آنها را گواه بر خویشتن ساخت [و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟! گفتند: آری، گواهی می‌دهیم! [چنین کرد تا مبادا] روز رستاخیز بگویند: ما از این غافل بودیم و از پیمان فطری توحید بی‌خبر ماندیم.

مجموع این شناخت‌ها و گرایش‌های اولیه در انسان، همان فطرت الهی است که قرآن کریم بدان اشاره کرده، می‌فرماید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (روم: ۳۱)؛ پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده، دگرگونی در آفرینش الهی نیست. این است دین استوار، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

ارتقای شناخت‌ها و گرایش‌ها

با این شناخت‌ها و گرایش‌های فطری، سرمایه انسان برای آغاز حرکت، کامل شد؛ اما پرسش مهم دیگری باقی می‌ماند؛ این‌که درک فطری انسان از خدا و آگاهی او از خوبی‌ها و بدی‌ها و مسیر کمال همواره یکسان است یا قابل ارتقا و کمال؟

برای یافتن پاسخ این پرسش، به تبیین یکی از قواعد مهم قرآنی می‌پردازیم. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: ﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾ (ابراهیم: ۷)؛ و [هم‌چنین به خاطر بیاورید] هنگامی را که پروردگارتان اعلام داشت: اگر شکرگزاری کنید، بر شما خواهم افزود، و اگر ناسپاسی کنید، مجازاتم شدید است.

بنابر این آیه شریف که از قوانین مهم خلقت است، اگر بنده‌ای در برابر نعمتی که خداوند به



او ارزانی داشته، شکر مناسب را به جای آورد، خداوند وجود او را توسعه داده، فزونی می‌بخشد. شناخت‌ها و گرایش‌های فطری در وجود انسان از بزرگ‌ترین موهبت‌هایی است که خداوند تفضلاً به او عطا فرموده است. در این مرحله، شناخت و گرایشی ابتدایی از توحید، خوبی‌ها و حسنات و هم‌چنین شناخت و نفرت ابتدایی از کفر و اعمال ناشایست در انسان وجود دارد. اگر مطابق آن چه درک کرده، عمل کند و با بهره‌گیری از گرایش‌های فطری، صفحه وجود را به نور ایمان و عمل صالح منور سازد، در حقیقت، شکر عملی این نعمت‌های بزرگ را به جای آورده است.

با چنین شکر عملی و بر اساس قانون قرآنی که پیش‌تر اشاره شد، نعمت درک و گرایش فطری فزونی می‌یابد؛ یعنی همان شناخت‌ها و گرایش‌های اولیه، عمیق‌تر و شفاف‌تر شده، علاوه بر آن، دایره درک و گرایش‌های توسعه خواهد یافت و در نتیجه، اموری را درک می‌کند که پیش از این نمی‌دانست و امیالی در او زنده می‌شود که پیش‌تر نبود. در این مرحله، دانسته‌ها و گرایش‌های جدید هم نعمتی است از جانب خداوند که اگر شکرگزاری کرده و متناسب با آنها عمل صالح انجام دهد، زمینه درک‌ها و گرایش‌های بالاتر، برایش پدید می‌آید و این رابطه دوسویه میان عمل صالح و ادراکات و امیال انسان، پیوسته ادامه خواهد یافت، تا جایی که مؤمن را به عالی‌ترین مقامات کمال برساند.

بنابراین، نقطه آغاز حرکت انسان، درک‌ها و گرایش‌های فطری است و با عمل بر اساس آنها، مرتبه به مرتبه رشد می‌کند و به کمال لایق خود می‌رسد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

بنابر آن چه در این نوشتار بیان شد، می‌توان نتیجه گرفت:

۱. اخلاق و باورهای انسان، تأثیر مستقیم در ادراکات او از حقایق توحیدی دارد.

۲. انسانی که دارای ملکات فاضله اخلاقی و باورهای صحیح است، حقایق توحیدی را صحیح درک می‌کند و در مقابل، کسی که وجودش آلوده به رذایل اخلاقی است و اعتقادات فاسدی دارد، حقیقت را غلط یا وارونه می‌بیند.

۳. درک مراتب توحیدی، مراتبی دارد و هر مقدار که شخصیت انسان، سالم‌تر و نورانی‌تر باشد، درک حقایق توحیدی نیز عمیق‌تر و عالی‌تر خواهد بود و به هر میزان که انسان، آلوده و منحرف باشد، به همان میزان دچار کج‌فهمی و درک ناصحیح خواهد شد.

۴. نقطه آغاز رسیدن به درک های الهی و صحیح، عمل به مقتضای ادراکات فطری است و در ادامه، با بهره برداری از شناخت های اولیه فطری و هم چنین گرایش های فطری و ارتقای آنها، مرحله به مرحله رشد کرده، به نقطه مطلوب کمال خواهد رسید.

منابع

* قرآن کریم.

۱. ابن شعبه حرّانی، حسن بن علی (۱۳۸۳ ش)، تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، دارالحدیث، قم.
۲. امین، نصرت بیگم (۱۳۸۹ ش)، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، گل بهار، اصفهان.
۳. خمینی، سید روح الله (۱۳۸۰ ش)، شرح چهل حدیث، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، قم.
۴. سبزواری، هادی بن مهدی (۱۳۷۱ ش)، شرح المنظومه، ناب، تهران.
۵. طباطبائی، سید محمد حسین (۱۳۶۳ ش)، المیزان فی تفسیر القرآن، امیرکبیر، تهران.
۶. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ ق)، الکافی، دارالکتب الاسلامیه، قم.
۷. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ ق)، بحار الانوار الجامعة لدرر الاخبار الائمة الاطهار علیهم السلام، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۸. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۵۳ ش)، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، تهران.

